



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

پنجمین آیه‌ای که برای حرمت قمار مورد استشهاد قرار گرفته بود آیه ۳ سوره مائده بود که در ادامه آن مواردی که فرمود: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ- وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ الْمَتْرَدِيَةُ وَ النَّطِيحَةُ- وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ- وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَمْ فِسْقٌ» «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ- وَ لَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ» تا اینجا رسید که «وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ». بر شما تحریم شده است استقسام به ازلام و قرعه زدن و قمار کردن با آن ازلام و قداح خاصی که در جاهلیت متعارف بوده است. نکاتی را در آیه مطرح کردیم.

نکته ششم: امکان الغاء خصوصیت یا عدم امکان آن

نکته ششم این است که بفرض اینکه دلالت آیه تام باشد بر حرمت تکلیفی یا حرمت وضعی یا هر دو دلالت بکند، هر کدام از این مبانی را بپذیریم؛ سؤال در مبحث ششم این است که آیا می‌شود الغاء خصوصیت کرد یا نه؟

مورد و مضمون آیه اختصاص به نوع خاصی از قمار دارد که در عرب جاهلی مرسوم بوده است و استقسام به ازلام بوده است، قمار انواع دیگری هم دارد که در عصر ما رایج است و این نوع قمار شاید الان رواجی نداشته باشد، بفرض اینکه دلالت این مورد تمام باشد و از عقبات قبلی عبور بکنیم و بگوییم تکلیفاً او وضعاً او کلاًهما دلالت بر حرمت می‌کند این اختصاص به نوع خاصی از قمار دارد. می‌شود این را به سایر اقسام قمار تعمیم داد و با الغاء خصوصیت قاعده کلی حرمت قمار را از آیه استفاده کرد یا نه؟ یا ممکن است که کسی بگوید نه برای اینکه اگر ما همه ادله و شواهد دیگر را کنار بگذاریم و در بحث استقسام به ازلام ما باشیم و این آیه و آیات دیگری هم نبود که در آنجاها میسر آمده بود و ظهورش در اطلاق بود و همه اقسام را می‌گرفت، اگر آن‌ها نبود و فقط همین آیه در دسترس ما بود ممکن بود بگوییم نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد فرض ما این است که اشکالات قبلی رفع شد و آیه دلالت بر حرمت قمار می‌کند منتهی دلالت بر حرمت نوع خاصی از قمار می‌کند ممکن است بگوییم الغاء خصوصیت از این قمار به سایر اقسام نمی‌شود چون اینجا قمار است که با گوشت و لحم و خوردن آن ارتباط داشته است اگر هم بشود الغاء خصوصیت کرد این است که بگوییم در قمار که موجب می‌شود ما بیکتسب بالقمار لحم باشد حرمت را می‌گیرد، اما اگر آنجایی که بحث ذبح و این‌ها نیست ممکن است بگوییم اقسام دیگر قمار را نمی‌گیرد. اگر هیچ دلیلی دیگری نداشتیم



و تسری این آیه که در آن ذبح شتر مطرح است به سایر اقسام قمار که این بحث‌ها در آن مطرح نیست لا یخلوا من صعوبه، سرش هم این است که شاید کسی بگوید اینکه این حیوان وسط بوده و ذبح می‌شده در باب اکل و ذبح و امثال این‌ها است، احتیاطات و تحفظات بیشتری در اینجا وجود دارد و به خاطر آن این نوع عمل وضعاً و تکلیفاً حرام شده است؛ اما اگر حیوانی در کار نیست و قمار می‌کند و مالی را هم به دست می‌آورد ممکن است که بگوییم این قابل تسری نیست، یعنی احتمال خصوصیتی در این مورد به خاطر اینکه ذبح شتر بوده و شرط همان بوده که آن حیوان را بدهند و دیگران بخورند ممکن است سری در آن باشد که اینجا شارع منع کرده است اما در جاهایی که ذبح و اکل لحم در کار نیست، پولی را می‌گیرد ولو با واسطه، ممکن است با آن چیزی بگیرد و بخورد، ممکن است بگوییم این قابل تعمیم به آن موارد نیست. پس به دلیل اینکه در باب اکل و لحم و ذبح ممکن است یک خصوصیتی باشد شاید تسری جایز نباشد و روشن است که الغاء خصوصیت و تسری از این مورد به سایر موارد باید اطمینانی باشد اگر آیه‌ای نداشتیم همین‌که یک احتمال عقلانی جدی اینجا وجود دارد همین مانع از تسری می‌شود. در یک فضای انتزاعی که هیچ دلیلی در باب قمار نیست و فقط همین آیه بود می‌گفتیم آن عملی که شتر را یا حیوان دیگری وسط قرار می‌دهند و قرعه‌کشی می‌کنند و بعد هم می‌گویند هر کس نامش به قرعه‌های خاص درنیامد باید قیمت آن را بدهد و همین را ذبح بکنیم و بخوریم، ممکن بود در این بازی به خاطر سروکارش با ذبح و اکل و این‌ها خصوصیتی باشد که شارع آن را منع کرده است. این احتمال، احتمال چندان ضعیفی نیست که بشود به راحتی آن را گذاشت کنار.

سؤال: سال‌های قحطی این کار را انجام می‌دادند حیوانی را ذبح می‌کردند و افتخار عرب هم این بود که گوشت را بین فقرا تقسیم می‌کردند.

جواب: اختصاص به قحطی و این‌ها نداشت.

این احتمال یک مقدار قوی است و نمی‌شود مطمئن به الغاء خصوصیت شد البته الغاء خصوصیت مثلاً از شتر به یک حیوان دیگر و در محدوده‌ای که روح این بازی محفوظ باشد بنابراین الغاء خصوصیت فی الجمله می‌شود اما بالجمله به همه اقسام تسری بکند لا یخلوا من صعوبه.

سؤال: می‌گویند بازی با سنگ هم بوده؟

جواب: آنچه غالب تفاسیر دارند این نوع بازی است.

آنچه مهم است این است که نیاز چندان به این آیه نداریم و این آیه، اگر آیات دیگر را ببینیم ذهن برای الغاء خصوصیت مساعد می‌شود در آیه شریفه سوره مائده که می‌فرماید: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» با این آیه خیلی ظهور قوی می‌شود که این ازلام به عنوان یک مصداق از میسر است و



باملاحظه آیات دیگر و با فضای کلی شرع، ذهن با این الغاء خصوصیت مساعد است. به تنهایی نمی شود الغاء خصوصیت کرد؛ بنابراین در حد یک مؤید می توان به آیه تمسک کرد؛ که در آیه ۹۰ هم گفتیم که ازلام اینجا دو تفسیر دارد که جمعی قرعه زدن گفته اند که شبیه استخاره است برای نفی استخاره که جمعی از اهل سنت آن را منع می کنند به این دو آیه تمسک کرده اند، مرحوم علامه جوابی داده اند دادند و شاید هم بیانی داشتیم که یادم نیست.

نکته هفتم: احتمال قرعه

یک نکته ای مرحوم علامه می فرماید و آن اینکه این آیه از آن احتمال دورتر است (احتمال اینکه قرعه باشد و شبیه استخاره مقصود باشد نه قمار خاص)، در این آیه بعیدتر است، علت این سیاق و آیه این است که استقسام گوشت و لحم و تحریم و حرمت و این ها را مطرح کرده و این با ازلام منع قرعه مطلق، خیلی تناسب ندارد می گویم در آیه بحث قرعه را آورده است که ربطی به بحث گوشت و این ها ندارد. آن هم در یک جمله «حرمت علیکم...» این شاهدی است برای اینکه می شود آن قول را تضعیف کرد و این احتمال در آیه ضعیف تر است و قرینه ای می شود که احتمالی که مقصود قرعه و استخاره و این ها باشد اضعف است این هم نکته ای است که ایشان فرمودند.

سؤال: از روایاتی که اینجا آمده می توان حرمت را احراز کرد؟

جواب: اگر ذیل این آیه آمده بخوانید در وسایل و مستدرک نبود. در چه بابی آمده؟

سؤال: صفحه چهل این آیه را آورده باب اطعمه و اشربه. روایتش طولانی است سندش و فِي الْخِصَالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ وَالْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمُؤَدَّبِ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ وَحَمَزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعُلَوِيِّ كُلَّهُم عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ (عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ) وَالْبَزْطِيِّ جَمِيعًا عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع توضیح می دهد آخرش می گوید: «وَهُوَ الْقَمَارُ فَحَرَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ».

جواب: «وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» را آورده ذیلش هم قمار را گفته است. همین را توضیح می دهد «وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ». «ذَلِكَمُ فِسْقٌ» همین بازی را توضیح می دهد تا می رسد به این که «وَهُوَ الْقَمَارُ فَحَرَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ».

این روایت را به دو صورت می شود معنا کرد یکی اینکه «وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ». را حضرت تفسیر کرده که این طور بوده است بعد از اینکه بازی توضیح می دهد که این طور عمل می کردند می فرماید: «وَهُوَ الْقَمَارُ فَحَرَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» و این نوع قماری است که خداوند به خاطر این او را حرام کرده است. نمی گوید که مقصود از این مطلق قمار است می گوید این مصداق قمار است و از این جهت خداوند آن را تحریم کرده است. روایت دلالت بر این می کند ولی نمی گوید



آیه این را می‌گوید و بین این دو فرق ظریفی است. در آن آیات می‌گفت «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» فرمود «هو الشطنرج» تفسیر می‌کند. اینجا می‌فرماید، چنین بازی متعارف بود و این هم قمار است و به خاطر اینکه قمار بوده خداوند آن را تحریم کرده است. روایت دلیل خوبی است بر اینکه قمار حرام است؛ اما اینکه آیه هم این را می‌گوید، محل تردید است ممکن است آن‌طور هم احتمال داده بشود. ولی اظهر این است که خود روایت از روایات داله بر حرمت هست اما اینکه آن تستقسموا مطلق قمار است این را افاده نمی‌کند؛ اما این روایت به‌ضمیمه آیات تقویت می‌کند که بشود الغاء خصوصیت کرد. آیه دلیل نمی‌شود روایت چیز بالاتری را می‌گوید که اینکه آیه منع کرده به خاطر این است که مشمول قمار است که آن هم حرام است. نمی‌گوید، آیه می‌گوید قمار حرام است.

آیه ششم: آیه ۵۲ سوره انبیاء

یک آیه دیگری هم هست که در وسایل آمده است که تکلیف آن را بیان می‌کنم. آیه ششم «مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» است که حضرت ابراهیم خطاب به قومش کرد که: «مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» این آیه مربوط به بت‌هاست و در بحث بت به‌طور مبسوط و مفصل بحث کردیم.

استدلال به روایات

ظاهر آیه ربطی به بحث شطنرج و قمار و این‌ها ندارد اما در دو روایت آمده که به نحوی این آیه را با بحث قمار ربط داده است. این دو روایت در مستدرک است وسائل چاپ انتشارات جامعه مدرسین باب ۱۰۲ ذیل آن بابی که عنوان آن تحریم لعب بالشطنرج است در مستدرک در روایت چهارم جامع الاخبار دارد که رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَرَّ بِقَوْمٍ يَلْعَبُونَ بِالشَّطْرَنْجِ، قَالَ: «مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ»^۲ حضرت عبور کردند از جماعتی که مشغول بازی شطنرج بودند فرمودند این بت‌ها چیست که می‌پرستید. این یک روایت است که در عوالی اللعالی و هم در جامع الاخبار ذکر شده است.

سند این روایت ضعیف است یعنی روایتی که در جامع الاخبار آمده است یا در عوالی اللعالی آمده است مقطوعه است و سندی برایش ذکر نشده است که بشود سلسله سندش را تصریح کرد.

^۲ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص: ۲۲۲.



مستدرک باب تحریم اللعب، باب بالشطرنج، حدیث چهارم، اگر بخواهید وسایل مراجعه بکنید ذیل باب ۱۰۲ است، خیلی کار خوبی هم شده که وسایل و مستدرک باهم است.

عبدالله بن مسعود از پیامبر نقل می‌کند یعنی شاهد بودم که پیامبر عبور می‌کردند و خطاب به این قماربازها گفتند، «ما هذه التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» این آیه مربوط به بت پرستی است که حضرت ابراهیم خطاب به آن‌ها بکار بردند، حضرت آن را اینجا بکار بردند.

این روایت که هم در جامع الاخبار آمده است و هم در عوالی اللعالی آمده است از نظر سند مقطوعه است و از نظر دلالت هم تفسیری در آیه خیلی وجود ندارد که بگوییم مقصود از تمائیل شطرنج است، بیشتر بیان تأویلی است که در روایت وجود دارد که تمائیل را به لعب و شطرنج، تطبیق داده است. این روایت چهارم باب لعب بالشطرنج در مستدرک وسایل بود.

روایت دیگر روایت ششم است که ابوالفتوح آمده عن امیرالمؤمنین که این هم مقطوعه است. یک حدیث بی سندی از پیامبر بود و یک حدیث بی سند هم در مورد حضرت امیرالمؤمنین است، می‌گوید: الشَّيْخُ أَبُو الْفَتْوحِ فِي تَفْسِيرِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع: «أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ يَلْعَبُونَ بِالشَّطْرَنْجِ فَقَالَ مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ وَ أَخَذَ قَدْرًا مِنَ التُّرَابِ وَ طَرَحَهُ فِيهِ...»^۳.

بررسی سندی روایات

این دو روایت سندی ندارد اگر سند داشت بیشتر دقت می‌کردیم ولی دو روایت مقطوعه است و هیچ نام و نشانی درش نیست البته آنچه تأیید می‌کند در آیه رجس من الاوثان وثن و بت است که حضرت آن را با شطرنج تطبیق داد تناسب آن با شطرنج این است که حداقل در بعضی اقسامش حالت مجسمه‌ای دارد. انواعی از آن این است که این خانه‌های آن حالت بت داشته است و شاید به این مناسبت به اوثان و شطرنج اطلاق می‌شده است منتهی در آن روایات به صراحت می‌گوید مراد از این شطرنج است. یکی از اشکالاتی که این دارد باب را ننوشته است.

^۳ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص: ۲۲۳.



احتمالات دلالتی روایات

این دو روایت از نظر سند کاملاً ضعیف است و از نظر دلالت در باب آن به سه صورت می‌شود احتمال داد:

- ۱- یکی اینکه بگوئیم کاربرد این مجازی است ما از آیات و اشعار و امثال آن استفاده می‌کنیم و به صورت استعاره و کنایه در مواردی بکار می‌رود، این تمثیل را بر شطرنج اطلاق کردند یا از باب اینکه آن ابزار و وسایل یک حالت و شکل مجسمه‌ای داشته است و مجسمه هم معمولاً یک حالت بتی داشته است با این قرائن و شواهد می‌شود احتمال داد از این باب اطلاق بر آن کرده است یا از باب اینکه بازی شطرنج تمام فکر و هم‌وغم انسان را جذب خودش می‌کند و مانند جدول حل کردن است، شاید از این حیث گفته شده است که گویا این هم یک نوع پرستیدن است. این یک احتمال است که درواقع یک کاربرد مجازی است نه اینکه بخواهد آن حکم را از آنجا به اینجا تسری بدهد.
- ۲- ولی احتمال هم دارد که بگوئیم حضرت این تمثیل را بر بازی تطبیق می‌دهد و گویا این هم حکم بت پرستی را دارد. این احتمال دوم هم هست انتخاب بین این دو احتمال یک مقدار سخت است.

جمع‌بندی آیات

این هم ششمین آیه که به این شکل اطلاق داده شده است تقریباً بحث مبسوط و جامعی در مورد این آیات شد و سعی شد همه نقاط مربوط به فقه آیات تکمیل بشود در بحث‌های بعدی بر اساس همین مباحث از این آیات استفاده می‌کنیم. هرچایی که نیاز به این آیه باشد بحث را تکرار نمی‌کنیم و مستقیم ارجاع می‌دهیم. در بین شش آیه، چهار آیه دلالت‌های خوبی داشت ولی دو آیه ۵ و ۶ چندان تام نبود، مخصوصاً ششم. نتایجی که از مجموعه بحث‌ها گرفتیم به این ترتیب است:

- ۱- از آیات فهمیدیم که فعل قمار درجایی که با آلات و با رهان باشد حرمت تکلیفی دارد و مستوجب عقاب هست.
- ۲- دوم اینکه بعید نیست از آیات استفاده بشود که حرمت تکلیفی از کبائر است، فعل قمار علاوه بر اینکه حرمت دارد از کبائر است. کبیره بودن آن را می‌شد از آیات استفاده کرد، بعضی از روایات هم ظهور در این مطلب دارد. آدرس روایاتی که ظهور در این مطلب دارد عرض می‌کنم. ابواب جهاد نفس باب ۴۶ حدیث ۳۳ و ۳۶ روایاتی است که بعضی هم معتبر است. در باب ۴۶ روایات متعددی نقل شده است که کبائر را



- ردیف می‌کند و می‌شمارد در این دو حدیث که حداقل یکی معتبر است در ضمن عداد کبائر میسر هم آمده است. از آیات هم می‌شد این را استفاده کرد، البته رو مبنايي که بگوئیم کبیره یعنی آنچه در قرآن وعده عذاب به آن داده شده است. پس نتیجه این آیات اولاً حرمت تکلیفی است و ثانیاً کبیره بودن این حرام است.
- ۳- نتیجه سوم هم این است که وضعاً هم حرام است یعنی معامله باطل است و تصرف در آنچه یؤخذ بالقمار، به خاطر بطلان قمار حرام است یعنی این تعهد و معامله و قرارداد، قرارداد باطلی است.
- ۴- چهارم اینکه آنجایی که لعب به غیر آلات باشد یا لعب با آلات ولی بدون رهان باشد دو صورتی که این دو قید جمع نیست از آیات حرمت آن استفاده نشد، یعنی اطمینان پیدا نکردیم به اینکه آیات آن را بگیرد و آنجایی حرام است که دو قید باهم جمع باشد، لعب با رهان و آلات معده باشد، اما اگر یکی از این‌ها نباشد شاید نشود حرمت را از آیات استفاده کرد. البته آیات را می‌گوئیم روایات را باید بحث کرد.
- ۵- نتیجه پنجم هم اینکه بعید نیست بگوئیم از آیات حرمت ساخت آلات قمار و تکسب به آلات قمار هم استفاده می‌شود که بخواهد بسازد و خرید و فروش بکند. چون گفتیم اجتنبوا شاید اطلاق داشته باشد نهایتاً ما تقویت کردیم که «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» یا «رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» گفتیم که نسبت به آثاری که شک دائم اطلاق دارد و یکی از آن اموری که مربوط به آن‌ها هست که خیلی متداول و رایج است این است که آلات قمار و آلات معده را بسازد یا با آن‌ها تجارت و معامله کند. این بحث را در آلات قمار گفته بودیم اینجا اطلاق آیه تقویت کردیم البته روایاتی هم دارد.
- ۶- ششمین نتیجه هم این است که ما در این آیات دیدیم که یک قاعده کلیه وجود دارد و آن يجب الاجتناب عن کل رجس و این قاعده کلیه ناظر به این است که آنچه عرفاً امر پلید به شمار می‌آید باید اجتناب کرد. افعالی که پلید است و یا معاملاتی که پلید است باید اجتناب کرد و چون امر پلید ارزش و اعتباری ندارد معامله‌ای با آن مجاز نیست. این هم قاعده‌ای است که هم حرمت تکلیفی و هم حرمت وضعی را می‌رساند که ما به آن اشاره‌ای کردیم. البته این قاعده بحث مفصلی دارد. در آیات دیگر در اطعمه و اشربه در مورد حرمت خواص هم داریم که باهم چه ارتباطی دارند و چه می‌شود داستان دیگری است. ولی اجمالاً این آیات حرمت وجوب اجتناب عن کل رجس را افاده می‌کرد.
- این شش نتیجه‌ای است که از آیات گرفتیم و ملاحظه کردیم.
- روایات در ابواب ما یکتسب به است باب ۳۵ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ در این پنج باب روایات مربوط به قمار آمده که هفتاد هشتاد روایت است که تقسیم‌بندی می‌کنیم و انشاء الله در جلسه بعد عرض می‌کنیم.



بحث نهج البلاغه

چند جمله‌ای از نهج البلاغه می‌خوانیم.

جمله‌ای در حکمت ۲۸۰ است که از حکمت‌های بسیار مشهور و اخلاقی است که حضرت در اینجا می‌فرمایند: «كَانَ لِي فِيْمَا مَضَىٰ أَخٌ فِي اللَّهِ» می‌گوید من در زمان پیشین برادر دینی داشتم «آخ فی الله» یعنی آن‌کسی که اخوت و برادری ما بر اساس دین و خداوند شکل گرفته بود آن اخوتی که بر اساس معیارهای دینی و ارزش‌های الهی است که امر ارزشمندی است و به دو صورت تفسیر شده است یک تفسیر این است که اشاره به شخص خاصی از اصحاب ایشان مثلاً عمار یا کسی از این قبیل که از دنیا رفته بود یا شهید شده بود است حالت نمادین دارد نه اینکه اشاره به شخص خاص ندارد دارد تیپ یک انسان را می‌گوید که با او در ارتباط بوده که می‌تواند افراد زیادی را هم شامل بشود که حالت مشیر به فرد خاص باشد و یا حالت جنسی دارد آن وقت اوصافی را برای آن برادرشان می‌گویند. «وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» این روایت در پاورقی آمده است که مرحوم کلینی همین روایت را از امام حسن علیه‌السلام آمده است در تاریخ بغداد و تحف العقول هم آمده و یک جمله کامل است و مشهور که برادری داشتم که چنین بود اولین مطلبی که نقل می‌کنند این بود که «وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» که از نظر ادبی زیباست که می‌گوید کوچکی دنیا در چشم او، او را در دید من بسیار بزرگ نشان می‌داد چون دنیا را کوچک می‌دید، در دید من بسیار بزرگ بود و نگاه امیرالمؤمنین نگاهی است که دنیا را کوچک می‌داند و کسی هم که این‌طور باشد در دید امیرالمؤمنین ممتاز است.

در خطبه ۲۱۶ همان‌جایی که حضرت خطبه‌ای را خواند و مسائلی در روابط مردم و والی و رعیت بیان کردند و وسط کلامشان کسی از حضرت خیلی تعریف کرد و حضرت او را از این نوع تعریف کردن منع کرد. جمله می‌فرماید که: «إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ وَجَلَ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعِظَمِ ذَلِكَ كُلِّ مَاسَوَاهُ» خداوند در او تجلی پیدا کند طبیعت او این است که ماسوا الله در چشم او کوچک می‌شود. قبلاً این جمله را دیده بودم و ابن ابی الحدید می‌گوید؛ هذا مقام جلیل من مقامات العارفين در دیدگان این انسان آن‌قدر خداوند پرفروغ است که ماسوا الله به چشم نمی‌آید بعد تشبیهی که می‌کند این است که «كما أن من شاهد الشمس المنيرة يستحرق ضوء القمر و السراج الموضوع في ضوء الشمس حال مشاهدته جرم الشمس»^۴ عین خورشید تابان است که اول می‌گوید ماه یا یک چراغ خیلی کم سویی وسط نور خورشید گذاشته شده است و می‌بیند هیچ چیزی جلب نظرش نمی‌کند، انسان مؤمن هرچقدر

^۴ - شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۱، ص: ۱۰۲.



نگاهش به خداوند و جلالش به خدا قوی تر باشد ما سوی الله مانند آن چراغی می شود که اصلاً جلب نظر نمی کند و می رود تا مرحله ای که آن درخشش خورشید جلال و جبروت خدا در او بیشتر شود این فروغ دیگر نعم کم می شود این ضعیف می شود تا وقتی که ناپدید می شود و ما سوی الله را نمی بیند می گوید من برادری داشتم که این طور بود و به همین خاطر او پیش من بزرگ بود، یعنی روح و جان و انسانی که ماسوا الله در چشم او ضعیف و ناچیز است امیرالمؤمنین که فقط خدا و تجلیات او را می بیند این آدم برای اینکه غیر خدا در چشم او ضعیف است پیش امیرالمؤمنین بزرگ است «وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» این یک «كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ» و این آدم از سلطان شکم خارج بود بطن که می گوید به عنوان نمونه ای از شهوات می گوید و از سلطنت و سیطره شهوات بیرون رفته بود نه اینکه استفاده نمی کرد، بلکه جذب او نمی شد، ولی هر فردی خودش می داند که او اسیر این است یا نیست اگر یک چیزی از این نعم دنیایی دارد ولی از او گرفته شد آرام است یعنی از سلطنت این خارج است و این کار بسیار دشواری است. کسی مثل امام می خواهد؛ که وقتی گوشه ای نشسته یک غناء روحی دارد و الآن هم که پیروز شده است و همه چیزی دستش هست همین طور است این خیلی کار سختی است. معلوم می شود از سلطنت شهوت و ریاست خارج است و طبع بشر هم این است که ما محکوم به سیطره و حاکمیت این ها هستیم و آدم باید ریاضت بکشد تا از سلطنت این ها بیرون برود و این «اخ فی الله» این ویژگی را داشت که «وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» این یک «كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ» چیزی که نمی یافت طلب نمی کرد و اگر هم به دست او می رسید افراط نمی کرد. «وَ كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً» و بیشتر زمان او به سکوت سپری می شد سکوت دنیایی دارد که اگر کسی سکوت خود را اداره نکند در آن برکاتی است که هرگز در سخن گفتن نیست مشروط بر اینکه آن را مدیریت نکند و تدبیر کند در سکوت و تنهایی یک برکاتی است که کسانی که اهل آن باشند می توانند درک بکنند

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين